

الفبای آواسیک

احمد وکیلی

پیش‌گفتار:

گرفته تا ماهنامه و هفته نامه و روزنامه‌ها، که از خوب آمد روزگار، برخی از دوستاران و دست‌اندرکاران، آنها را دسته‌بندی هم کرده یا به گونه‌ی فشرده برای رایانه‌ها آماده ساخته‌اند، پیدا کند و بخواند... کار ما در اینجا پیش از هر چیز الفبای خودمان است و آنچه که در آن از دیر باز پیش‌بینی و فراهم آورده شده است. من تنها در اینجا بیش از هر چیز از همه‌ی بزرگوارانی که رنج خواندن و نگارش به این دیدگاه را بر خود هموار کرده‌اند، پس از سپاس خواهش دارم آنهایی را که پس از این پیش‌گفتار می‌خوانند؛ نه با شتاب و گذرا که آرام و با شکیبایی آن را زیر نگاه تیز بین خویش بگذارند. که مبدا آنچه را که من از یاد برده یا هنگام نوشتن دچار افتادگی شده یا از ریشه و پایه، اندیشه‌اش را هم در سر نداشته و نپرورانیده بوده‌ام، به هر زبانی که دوست دارند- سزا یا ناسزا- به من گوشزد کنند. که کاری سزاوار و درخور، بتواند روزی، در این باره انجام گیرد و در آن روز ما همه بتوانیم از آن برخوردار شویم و آن را برای فرزندان خود نیز در آینده یا آینده‌های دورتر به یادگار بگذاریم که سخت بدان نیازمندیم و امیدوار. و بی‌هیچ گفتگو؛ باور کنید همه‌ی ناسزاها در نزد من سزا خواهد بود، چنانچه مرا و الفبای پارسی را، در

این راه، رهنما و رهنمون باشد.

درخواست دیگری که در این باره دارم، آنست که، پس از خواندن یکایک بخش‌ها که از این پس به دنبال هم خواهید خواند؛ هر جا که با دیدگاه‌های امروزی شما همخوانی نداشت

بارها از این و آن، اینجا و آنجا شینده‌ایم و می‌شنویم که: یکی از بزرگترین کاستی‌های نوشتار و الفبای پارسی، نداشتن آواها (۱) در آن است و چون این کمبود بزرگ را دارد، نمی‌شود آن را به درستی خواند؛ پس بهتر است- از دیدگاه برخی باید- الفبای خود را کنار بگذاریم و الفبای لاتین را جایگزین آن کنیم! چون آن آواها را که باید ندارد! اگر هم الفبای لاتینی در برخی از واکها با زبان ما همخوانی نداشته باشد، سخت نمی‌گیریم، برایش خواهیم ساخت! چنانچه در ترکیه کرده‌اند و یا آلمانها برای خودشان ساخته‌اند!

گروهی نیز پیشنهاد می‌دهند که: بیایید به جای الفبای کنونی، الفبای تازه‌یی را که آوا هم داشته باشد برای خودمان بیافرینیم و کار را یکسره کنیم تا دشواریها از ریشه و بنیاد از میان برداشته شود! این گروه هم خود پهنه‌ی گسترده‌یی را در بر می‌گیرند. به هر روی اگر بخواهیم این گروه‌های دلسوز! را تنها نام بیاوریم یا پیشنهادهاشان را یادآوری کنیم، خودش راهی است بس دراز و پهنه‌یی است پر نشیب و فراز و زخمی تازه خواهد بود بر بال شکسته‌ی مانده از پرواز ما و بیشترما را از راهی که باید برویم و به آن بیندیشیم دورتر خواهد ساخت

و جایگاهی هم در اینجا نمی‌تواند داشته باشد.

اگر کسی بخواهد بر این زمینه‌ها نگاهی مو شکافانه‌تر بیفکند؛ می‌تواند از گذشته‌های نه چندان دور- همین هشتاد نود سال گذشته تا امروز- هر چه بخواهد، از دفتر و دفترچه

ما نمی‌توانیم هر چه را که از پیش یاد گرفته و آموخته‌ایم و یا آنهایی را که از هر سو همانند ریشه‌یی در مغزمان جا افتاده و به گونه‌ی سنگواره‌یی خرد نشدنی در آمده، همیشگی و جاودانه بدانیم

**مغز مهمی ما باید همیشه آمادگی
چیزهای نو و تازه را از این و از آن و در
پیشگاه زمان داشته باشد**

و یا با دیدگاههای دیگرانی که شما از آنان آموخته‌اید هم سو و هماهنگ نبود، در خواندن این بررسی نه تنها کوتاهی نکنید که با پشتکار بیشتر- اگر شده با خشم- خواندن را تا پایان آن بخش پی‌بگیرید که ناتوانیها و نارساییهای آن برایتان آشکارتر شود و مرا نیز چنانچه آگاه سازید، هم راهنما خواهید بود و هم‌سازنده. شاید به یک یادآوری نیز در اینجا نیاز باشد و آن این که: ما نمی‌توانیم هرچه را که از پیش یاد گرفته و آموخته‌ایم و یا آنهایی را که از هر جا افتاده و همانند سنگواره‌یی خرد نشدنی در آمده، همیشگی و جاودانه بدانیم. همه چیز در گذر زمان، در

جاده‌های پر پیچ و خم دگرگونیها، در سایش و فرسایش است. و خوبتر از آن اینکه نمی‌شود جلو آن را هم گرفت. یک دانشمند دیروزین، دیگر امروز همان جایگاه را نه نزد ما که در تنهایی نزد خودش هم ندارد و امروز دوباره باید بیاموزد. ورنه از یادها خواهد رفت. و کوششها و کارهای همگی به بوته‌ی فراموشی سپرده خواهد شد. مغز مهمی ما باید همیشه آمادگی چیزهای نو و تازه را از این و از آن و در پیشگاه زمان داشته باشد. چگونه یک مغز فسرده و یخ زده و انباشته از فسرده‌گیها در دانسته‌هایش، توان و کارایی دریافت دگرش‌های امروزین را می‌تواند داشته باشد؟! خواهش من در اینجا و در این زمان رویارویی و زد و خورد با این فسرده‌گیها و یخ زدگیهای مغزی و پیشگیری از سنگواره شدن آن است. شاید برخی از سخنان در نگاه نخست چندان هم در دیدگاههای ما استوار و درست نباشد و پیش خود ببیندیم که اینها نه تنها آنهایی نیست که خوانده‌ایم و می‌دانیم که درست و وارونه‌ی آنهاست! باید اندیشه را به گونه‌یی آماده ساخت که توان دریافت باریکه‌های پیش‌بینی نشده و نو یا ناشنیده را که شاید در نگاه نخست پیش پا افتاده هم بوده و در گذشته‌ها

از دید ما پنهان مانده است داشته باشیم. همه‌ی ما باید به خودمان این آموزش را بدهیم که مغزمان دم به دم آماده‌ی شنیدن و دریافت زمینه‌های تازه و ناشناخته باشد و نه تنها به هم نریزد که خود ریشه‌یی از ریشه‌های در هم تنیده‌ی آن اندیشه‌ی تازه باشد که شاید بتواند خود درخت تناوری بشود. همه‌ی ما از دیر باز دیده و شنیده‌ایم یک روز یک چیز را به ما گفته‌اند که درست و استوار است و

روز دیگر نه تنها آن چیز را ناتوان و ناکار آمد دانسته که از بیخ و بن نادرست و بیهوده خوانده‌اند! مانند واژه‌نامه‌ی دساتیری و شادمانی این و آن و به کار گرفتن واژگان و برگزیدن نام‌های خانوادگی برخی، از آن واژگان. تا آنجا که زنده‌یاد استاد پورداود که به گفته‌ی خودش گمان کرده بود گنج نهفته‌ای را یافته است با آب و تاب آن واژگان را به کار گرفت- چه در نوشتارها و چه در بررسیها که ناگهان برایش روشن شد همه‌اش ساختگی و فریب بوده

است و بنیاد و ریشه‌یی هم ندارد. کاری که زنده‌یاد پور داود در این باره کرد چه بود؟ او از همه‌ی هم میهنانش برای این دریافت نادرست پوزش خواست. این تنها در ایران نیست، در همه جا می‌تواند پیش بیاید. چنانچه آمده است و خواهد آمد. شما خودتان به سادگی- چنانکه اندکی ببینید- می‌توانید نمونه‌های بسیاری را پیدا کنید یا ببینید. اینها را برای آن به دوستداران زبان و نوشتار فارسی، به ویژه جوانان می‌گویم که مپندارید هر چه تا کنون گفته شده یا هست و به کار می‌بریم یا می‌گوییم همگی درست و سرا پا بی کمی و کاستی است. نه... هیچ چیزی نیست که سرا پایش درست و به دور

**به خودمان این آموزش
را بدهیم که مغزمان دم به
دم آماده‌ی شنیدن و دریافت
زمینه‌های تازه و ناشناخته
باشد و نه تنها به هم
نریزد که خود ریشه‌یی از
ریشه‌های در هم تنیده‌ی آن
اندیشه‌ی تازه باشد که شاید
بتواند خود درخت تناوری
بشود**

**اینها را برای آن به دوستداران زبان و
نوشتار فارسی، به ویژه جوانان می‌گویم که
مپندارید هر چه تا کنون گفته شده یا هست
و به کار می‌بریم یا می‌گوییم همگی درست
و سرا پا بی کمی و کاستی است. نه... هیچ
چیزی نیست که سرا پایش درست و به دور
از کمی و کاستی باشد**

بازگو می‌کنم و در پیشگاه همگان خستو می‌شوم که این سخن را با آنکه بارها گفته‌ام، باز هم در اینجا می‌گویم چون سخنی درست است و سخن درست را باید همیشه بر زبان آورد. آنهم به آوایی بلند و رسا که همگان بشنوند! و آن اینست.

انگلس در نامه‌یی به مارکس - که بی‌گمان همگان هر دو آنها را می‌شناسند - چنین نوشت (۱) «... منچستر ششم ژوئن ۱۸۵۳. چند هفته‌یی است که در پهنه‌ی زبان و فرهنگ خاور زمین غوطه‌ور شده‌ام. در این زمان فرصتی دست داد که به آموختن زبان فارسی بپردازم. زبان فارسی بسیار ساده و آسان است ... قول می‌دهم در ۴۸ ساعت دستور زبان فارسی را یاد بگیرم برای وایتلینگ (۱) بسیار متأسفم که فارسی نمی‌داند. زیرا اگر آشنایی با این زبان داشت. می‌توانست آن زبان جهانی را که آرزو داشت

بباید. به عقیده‌ی من فارسی تنها زبانی است که در آن از حشو و زواید دستوری اثری نیست ...» (۳)
بگذریم از اینکه این دانشمند فرزانه‌ی پر آوازه که زبان شناس بزرگی هم بود در پی همین نوشته‌ی بالا که خواندید گفته است از «ص، ض، ط، ظ» - که می‌پنداشت عربی است - خوشش نمی‌آید. و آنها را بیهوده می‌داند.
در شماره‌ی آینده، پس از دیباچه‌ی کوتاه کار خود را در زمینه‌ی الفبای آواییک آغاز خواهیم کرد و البته امیدوارم آنگونه که شایسته است بتوانم در این زمینه کاری در خور کرده باشیم. ایدون باد

از کمی و کاستی باشد! پس اگر ما بتوانیم کاستی‌های خود را از میان برداریم، به گمان من کار بدی نکرده‌ایم! یا در یابیم و ببینیم راهی که تاکنون رفته‌ایم دور بوده یا بی‌راهه! کنار گذاشتنش که زبانی ندارد! چون هر جا که جلو زبان را بگیریم از همان جا سود آغاز شده است. این سخن من

است زیرا دلم می‌خواهد با یاری شما کاری بکنیم که نوشتار پارسی از آنی که درباره‌ی آن می‌اندیشیم برتر و فراتر بایستد چون توانایی آن را نه تنها دارد که بسیار بیشتر از آنچه درباره‌اش می‌پنداریم، جایگاهش والاست. و این بی‌مهری‌های ماست که آن را فراموش کرده‌ایم و چشممان را به دست دیگران دوخته‌ایم.

دوستی به شوخی می‌گفت: برخی از مردم برای خرید میوه که می‌روند همه‌اش به دور دست‌ها در سبد میوه فروشی خیره می‌شوند که میوه‌ی خوبتر و تازه‌تر را از آن دورها برگزینند و میوه‌های خوب جلو دستی را نادیده می‌گذارند و می‌روند!

بگذریم از اینکه امروز همه «چکی» است و هر چه به دستمان می‌دهند باید بپذیریم و با خود ببریم - سخن منم همین است. بهتر است به جای برگزیدن الفبای دیگران که خود داستان جداگانه‌ی دارد. به الفبای والای خودمان که پیش دستمان است، ببیندیشیم و آنرا دریابیم و برگزینیم که هم خوب است و هم ساده و زیباست و بالاتر از همه آشنا و مال خودمان است و برای زبان خودمان آماده شده است.

اکنون برای آنکه سخنی جز سخن خود درباره‌ی نوشتار پارسی گفته باشیم، سخن یک فرزانه‌ی دانشمند و بزرگ اروپایی را که نامش امروز جهانگیر شده است در این زمینه

این سخن من است زیرا
دلم می‌خواهد کاری بکنیم
که نوشتار پارسی از آنی که
درباره‌ی آن می‌اندیشیم برتر
و فراتر بایستد چون توانایی
آن را نه تنها دارد که بسیار
بیشتر از آنچه درباره‌اش
می‌پنداریم، جایگاهش
والاست. و این بی‌مهری‌های
ماست که آن را فراموش
کرده‌ایم و چشممان را به
دست دیگران دوخته‌ایم

پی‌نوشتها

- ۱- انگلس: فریدریک «Engels, Friedrich» فیلسوف، دانشمند اقتصاد و سیاستمدار آلمانی دوست کارل ماکس که با یاری وی خانواده‌ی مقدس (۱۸۴۴) و اعلامیه‌ی حزب کمونیسم، مانیفست (۱۸۴۸) را تنظیم کرد.
- ۲- ویلهلم وایتلینگ weifling کمونیستی سر سخت بود که تا پایان زندگانی به دنبال یک زبان جهانی می‌گشت و نتوانست در آنجایی که این جستجوها را دنبال می‌کرد آن زبان را بیابد... تا در آمریکا در گذشت.
- ۳- مجموعه آثار مارکس - انگلس جلد ۲۸ رویه های ۲۶۱-۲۶۰